

# ناامیدی های م. امید

## ( مهدی اخوان ثالث )

محمد میرزایی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

### □ چکیده

سوم از اشعار اخوان ثالث را تشکیل می دهند. از جمله شادمانه های اوست: قطعه‌ی «لحظه‌ی دیدار نزدیک است».

یکی از تم های بارز شعر اخوان ثالث، ناامیدی است و اخوان را شاعر ناامیدی و شاعر شکست نامیده‌اند. اخوان ثالث یک شاعر ناامید نیست بلکه با ناامیدی، مردم را به امیدواری دعوت کرده است چرا که او یک شاعر مردمی است و همیشه در تمام مراحل زندگی اش با مردم جامعه اش همراه بوده است. غم و رنج های مردم، او را غمگین، و شادی های مردم، او را شاد و خرسند کرده است. اخوان ثالث شاعر شکست نیست؛ بلکه شاعری است که شکست را پلی برای پیروزی دانسته است. یأس فلسفی او یک یأس کارآمد و فیلسوفانه نیست؛ بلکه یک پوچ انگاری عادی است که هر فردی ممکن است در زندگی به آن دچار شود؛ اگرچه پوچ انگاری اخوان ثالث شدت بیشتری دارد. افراد، محیط، سیاست و حکومت استبدادی، مشکلات شخصی و خانوادگی، روی آوردن به اشعار و افکار خیامی و عوامل تاریخی کشور ایران، از عوامل ناامیدی و پوچ انگاری (نیپیلیستی) اخوان ثالث هستند.

### ۱- عوامل ناامیدی م. امید

هر چند که نمی توان عوامل ناامیدی «م. امید» را به طور کامل بررسی کرد - زیرا او یک شاعر است و بنده‌ی دم - ما در اینجا از دو دیدگاه عوامل ناامیدی ایشان را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- عوامل بیرونی ۲- عوامل درونی. با توجه به این گفته‌ی محمد مختاری که: «نومیدی او گاه اختصاصی است و گاه قابل تعمیم برای تمام جهان.» (مختاری: محمد، ۱۳۷۸، ص ۴۷۸)

### ۱-۱- عوامل بیرونی ناامیدی های م. امید

اخوان ثالث شاعری بود که در دوره‌ی پرحادثه در تاریخ ایران زندگی کرد. به طور قطعی، هر کس که با تاریخ روزگار اخوان ثالث آشنا نباشد نمی تواند شعر او را بفهمد.

«زندگی اخوان در مجموع در دوره‌ی پر تلاطمی از حرکت های سیاسی و اجتماعی گذشته است» از این رو شعر اخوان ما را با دوره‌ی از تاریخ آشنا می کند، تاریخی که روایتگر آن اخوان ثالث است و می خواهد با یأس و نومیدی و نفرت و عصیان تصویرگر راستین آن باشد.» (محمدی آملی: محمد رضا، ۱۳۸۵، ص ۴۵)

او شاعری است که همیشه با مردم روزگار خود در حوادث اجتماعی کشورش پیش آمد و با گریه های آنان مویه سر داد و گریست و با خنده های آنان خندید؛ هر چند که مدت خنده بسیار کم بود. مهمترین عامل ناامیدی او، رویدادهای تاریخی در ایران است. یکی از عوامل دیگر ناامیدی او، وابستگی او به عزیزان، افراد خانواده و فامیل، دوستان و بزرگان ادب و هنر است و چون گلچین روزگار، این گل ها را می چیند، برای اخوان ثالث علاوه بر تحمل آن شرایط سخت اجتماعی و تاریخی، تحمل زندگی نیز سخت می شود و رو به افکار هیچ و پوچ می آورد و در اینجا است که به سلامتی جسمی خود اهمیت نمی دهد، احساس تنهایی می کند و آرمان

### مقدمه

اخوان ثالث (۱۳۶۹ - ۱۳۰۷ ه. ش) یکی از شاعران بنام معاصر ایران (متولد توس خراسان) است که دوره‌ی تاریخی پر از فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است و در اشعارش از سبک خاصی برخوردار است. تخلص شعری اش «م. امید» است. در زبان شعری اش، زبان شعر قدیم خراسان تجلی می کند و در کنار کلمات سنگین و گاه مهجور، ترکیب ها و تعبیرهای کاملاً تازه که خاص خود اوست، زبان شعرش را برای بیان هر نوع اندیشه هموار می کند. نماینده‌ی معروف شکست و ناامیدی در شعر معاصر، «م. امید» است. ما یک وجه از شعر او را مورد بررسی قرار داده ایم و آن هم «ناامیدی های م. امید» است و نباید چنین برداشت کرد که: چون که تم بیشترین‌ی اشعار اخوان ثالث ناامیدی است، اشعارش باعث افسردگی و ناامیدی می شود؛ او در کنار ناامیدی، امیدواری را فریاد زده است و قسمتی از اشعارش پر است از امید و عشق و شادی. شادمانه‌ها و لولی‌وشی‌های اخوان ثالث تقریباً یک

مدینه‌ی فاضله را در سر می‌پروراند که امری محال است. اکنون به بررسی این عوامل می‌پردازیم:

### ۱-۱-۱- عوامل تاریخی

چنان که گفتیم اخوان ثالث دوره‌ای پر از آشوب و پر از فراز و نشیب را در تاریخ ایران پشت سر گذاشت. او معروف‌ترین پیرو شعر نیمایی است. زندگی تاریخی اخوان شامل دوره‌هایی است که آنها را بررسی می‌کنیم:

### ۱-۱-۲ دوره‌ی رضاخانی

دوره‌ی معاصر ما در حالی رقم می‌خورد که ملت ایران از حوادث تلخ و ناامید کننده‌ی ۱۴۴ سال قبل خود، در خواب خرگوشی به سر می‌برد و هیچ شوکی او را به بیداری و آگاهی رهنمون نمی‌کرد. وقایعی که در حول و حوش حکومت رضاخان در ایران روی داده است علاوه بر تأثیرات وقایع گذشته، در تمام جنبه‌های زندگی مردم ایران اثر گذاشته است. اخوان ثالث در سال ۱۳۲۰، ۱۳ سال سن دارد و فقط قسمتی از این وقایع را با ذهن بچگانه‌ی خود درک کرده است. مصطفی رحیمی درباره‌ی او در این دوره می‌نویسد:

«در سال ۱۳۲۰ او سیزده ساله بود و عذرش پذیرفته. مسوولیت بزرگ از آن کسانی بود که در کشور های اروپایی تحصیلات عالی را گذرانده بودند، از اندیشه‌های دیگر اطلاع داشتند، مع هذا فریب خوردند یا خواستند فریب بخورند. نوجوانانی به سن و سال اخوان بی‌گناه بودند. از خصوصیات بارز تبلیغات جدید، ایجاد امید کاذب بود و تهییج احساسات، بی‌اعتنا به رشد اندیشه. شاید علت آنکه اخوان تخلص امید را برگزید، به وجود آمدن چنان جوی بود... در چنین وضع و حالی بود که اخوان سرود: عاقبت حال جهان طور دگر خواهد شد / زیر و زیر، یقین زیر و زبر خواهد شد / نان درویش اگر از خون دل و اشک تر است / دشمنش غرقه به خوناب جگر خواهد شد / گوید امید، سر از باده‌ی پیروزی گرم / رنجبر مظهر آمال بشر خواهد شد.» (رحیمی؛ مصطفی، باغ بی‌برگی، ص ۲۵۵)

### ۲- دوره‌ی از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای مرداد ۱۳۳۲

این دوره از دوران تاریخی و ادبی مهم معاصر به شمار می‌رود. اخوان در این دوره به شدت دل‌بسته‌ی «جبهه‌ی ملی» می‌شود که شکست این جبهه با شکست مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تمام آرزوهای روشنفکران را به باد داد و همه‌ی آنها را از پیروزی و آزادی در کشور ناامید کرد. در ادبیات معاصر، همه‌ی محققان و نویسندگان معتقدند که کاری‌ترین ضربه را به روحیه‌ی شاعران، شکست نهضت ملی وارد کرده است و در کنار این شکست بهترین اشعار معاصر به وجود آمده‌اند. این شکست یکی از اتقاق‌های

بزرگ و باور نکردنی در تاریخ ایران است. اگر به تاریخ شعر ایران و در طیفی وسیع تر، به تاریخ شعر جهان بنگریم، خواهیم دید که شاهکارهای ادبی، زاده‌ی اتقاق‌های بزرگ تاریخی است و شاعران بزرگ متولد همین اتقاق‌ها هستند. زمانی که فرهنگ ایرانی داشت رو به زوال می‌رفت، فردوسی بزرگ به میدان آمد و شاهکارش (شاهنامه) را سرود. در زمان حمله‌ی مغول و بعد از آن که ایرانی‌ها، تلخ‌ترین روزگار تاریخی را پشت سر می‌نهند، سعدی و حافظ و مولوی، سه قلعه‌ی دیگر شعر کلاسیک ظهور می‌کنند. در زمان معاصر هم، بزرگ‌ترین شاعران ما (اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری) در دهه‌های سی و چهل پیدا می‌شوند که بیشترین تأثیر در شعر آنها، برگرفته از شکست نهضت ملی است؛ هر چند که می‌توان سهراب سپهری را از این مقوله جدا کرد، اما او هم ناخود آگاه، تحت تأثیر اوضاع اجتماعی قرار گرفته است و می‌توان گفت همانطور که مولوی به عرفان روی آورد، سهراب هم مفردی بهتر از عرفان ندید تا جایی که او را «بودای شعر معاصر» لقب دادند.

شعر سیاسی، در این دوره بسیار مورد توجه شاعران قرار می‌گیرد و یأس در این دوره بیشتر جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی داشت تا پشتوانه‌ی فکری و فلسفی. «این یأس و دلمردگی نتیجه‌ی حوادث تلخ و شکست جنبش ملی مردم ایران بود که مدت‌ها چشم امید بدان دوخته بودند و در زمانی که در حال به ثمر رسیدن بود، ناگهان ساقط شد و همه‌ی امیدها بر باد رفت.» (درستی؛ احمد، ۱۳۸۱، ص ۷۲)

در این دوره اخوان ثالث جوان است و جویای نام و خود یکی از مبارزان سرسخت جبهه‌ی ملی است. او که به مصدق و جبهه‌ی ملی بسیار امیدوار بود، با این شکست شوکه می‌شود و ناامیدی سرتاسر وجودش را فرا می‌گیرد. نه تنها اخوان ثالث، که بسیاری از روشنفکران و به طور کلی، مردم ایران - به جز ایرانیانی که انیران اند - دیگر به آینده‌ی ایران امید ندارند و ایران را کشوری از دست رفته و نابود شده می‌دانند. اخوان ثالث در سال ۱۳۲۶ از مشهد به تهران آمد. در آنجا با نیما آشنا شد. در همین سال‌ها بود که فعالیت جبهه‌ی ملی هم آغاز شد. او از طرفداران پر و پا قرص مصدق شد و به نهضت ملی دل بست و اشعاری سرود که سرشار از حس امید، نشاط و مبارزه با بدی‌ها و بی‌عدالتی‌هاست ولی با شکست نهضت ملی در سال ۱۳۳۲، تمام امید و آرزوهایش بر باد رفت «اما استعداد هنری اش سر بر آسمان برداشت. این شکست بزرگ و سپس زندانی شدن اخوان به جهت حمایت از مصدق، تکانه‌ی روحی شدیدی بود که باعث خلق دو شاهکار اخوان، یعنی «آخر شاهنامه» و «زمستان» شد.» (زرقانی؛ سید مهدی، ۱۳۸۳، ص ۴۲۵)

شکست نهضت ملی، کاری ترین ضربه را به روحیه‌ی او وارد آورد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد، تا آخر عمر دیگر هیچ گاه به مسایل سیاسی و رخداد های اجتماعی - حتی وقوع انقلاب اسلامی - امیدوار نشد. البته او همیشه مردم را به امیدواری و مبارزه دعوت کرد و در آثار بعد از کودتای او امید هست و امید می‌بخشد، اما دیگر هیچ گاه امیدواری او به شدت قبل از کودتا نبود. او هیچ گاه، دیگر سعادت و خوشبختی را در کشور ایران باور نداشت و گهگاهی هم که کورسویی از امید در او پیدا می‌شد، آنها را خیال می‌پنداشت. پس از کودتا بسیار گریست و بسیار فریاد زد، اما فریادها و گریه هایش بی‌اثر و بی‌ثمر بود.



و به هدایت و روشنگری جامعه پرداختند. در این میان روح الله خمینی سردمدار قیام شد و بیش از همه نقش خود را در ضربه زدن به حکومت پهلوی ایفا کرد و با سخنرانی های خود پایه‌های شکست حکومت پهلوی را بنا نهاد که در دوره‌ی بعد مبارزه‌ی او از یک طرف، و پشتیبانی مردم از دین و مذهب که نماینده‌ی آن روحانیت بود، از طرفی دیگر، حکومت پهلوی را سرنگون کرد و جمهوری اسلامی ایران را به وجود آورد.

اخوان ثالث در این دوره، یکی از شاعران بنام تاریخ ادبی معاصر است. این دوره برترین دوره‌ی ادبی اخوان و بدترین و دردناک ترین سال های زندگانی اوست. او در این دوره سخت مشغول سیاست است و شکست جبهه‌ی ملی را تجربه کرده است و علاوه بر این چندین شکست دیگر نیز در این دوره‌ی تاریخی بر شکست نهضت ملی افزوده می‌شود. مردم با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، ظلم و ستم بیداد می‌کند، استبداد شاهنشاهی در کنار استعمار انگلیس و آمریکا بر ایران رواج بیشتری می‌یابد و جو خفقان آوری بر جامعه حکمفرما می‌شود. روشنفکران از آرمان های خود دلسرد شدند. بیشتر آنها یا به سکس و مواد مخدر روی آوردند یا به یأس فلسفی دچار شدند و خودکشی کردند که یکی از مسائل حاد این دهه خودکشی جوانان بود. محمدی آملی درباره‌ی اخوان و موقعیت اش در این دوره نوشته است:

«اخوان در شعر معاصر بهترین کسی است که روایتی هنری از وقایع تاریخ ایران در دهه ی سی به دست می‌دهد. این روایت ها اگر چه بر اساس اسناد و مدارک تاریخی نیست و نمی توان مانند کتب تاریخی به آنها استناد کرد اما اگر بخواهیم موقعیت ایران دهه ی سی و وضعیت روشنفکران را پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ببینیم شاید در شعر بهترین مرجع مناسب، منظومه های داستانی اخوان باشد. در این اشعار، امیدها، آرزوها، اعتراض ها، عصیان ها، شورش ها، سرکوب ها، تسلیم ها و شکست های قشر روشنفکر ایرانی دهه ی ۳۰ یکی پس از دیگری از نگاه شاعر بیان شده اند.» (محمدی آملی؛ محمد رضا، ۱۳۸۵، ص ۱۶۷)

یأس اخوان ثالث در این دوره بیشترین شدت را دارد و این یأس، یک یأس سیاسی - اجتماعی است که علاوه بر اخوان ثالث، بیشتر شاعران و روشنفکران با آن دست به گریبان بودند.

«شکست نهضت ملی باعث گردید که شاعران - که غالباً روشنفکران مبارز بودند - به شدت سرخورده شوند. این شکست اجتماعی، در نهاد بسیاری از آن ها منجر به شکست عاطفی شد و در مرحله‌ی بعدی به شکست فلسفی. در نتیجه، شاعران به چند دسته تقسیم شدند. برخی مثل اخوان، سراینده‌ی «حماسه‌ی شکست» شدند و در جغرافیای خیال و واقعی به میخانه ها و خوش

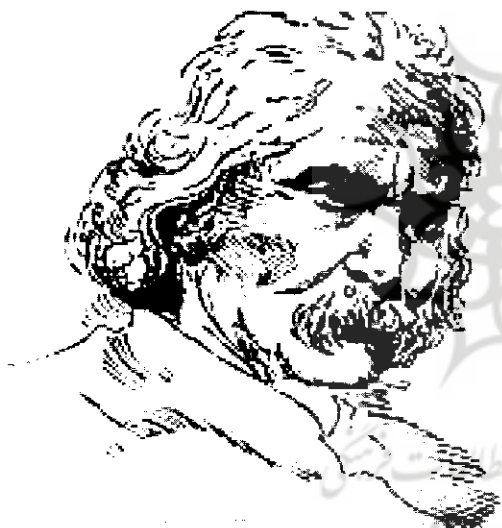
### ۳- از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲

سومین شکست مهم در طول تاریخ معاصر ایران، پس از اشغال ایران توسط متفقین و کودتای مرداد ۱۳۳۲، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. «این قیام محصول سیاست های ضد مذهبی حکومت و دستگیری امام خمینی، مرجع تقلید شیعیان بود.» (درستی؛ احمد، ۱۳۸۱، ص ۷۳) در این دهه روشنفکران، به نابودی کشیده شدند. تعدادی از آنان همچنان در اندیشه های سکسی (اروتیک) و موادمخدر غرق شدند و به یأس و ناامیدی آنان افزوده شد و تعداد محدودی هم علاوه بر اینکه خود، ناامید بودند، به روشنگری پرداختند و نوید پیروزی و امید سر می‌دادند. مردم عامه هم - مثل هنگامی که مغول به ایران حمله کرد و مردم به مذهب و عرفان روی آوردند و حمله‌ی مغول را عذاب الهی می‌دانستند - تحت تأثیر افکار مذهبی حاکم بر جامعه و تبلیغات روحانیون، دوباره به دین و مذهب روی آوردند و در اینجا بود که روحانیون مذهبی در رأس قرار گرفتند

می‌کند و «احمد آباد» روستایی است که مصدق در آن متولد شده است. سیمین دانشور خاطره ای از این شعر نقل کرده است که به خوبی نمایانگر جو سیاسی و همچنین یأس حاکم بر جامعه است.<sup>۲</sup>

#### ۴- از ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب اسلامی)

چهارمین حادثه‌ی تاریخی مؤثر تاریخ معاصر، حادثه‌ی حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل بود. پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، عده ای ناامید تر شدند - که اخوان ثالث از این دسته است - عده ای از راه مسالمت با حکومت در آمدند و عده ای هم تصمیم به مبارزه های مسلحانه علیه حکومت گرفتند که این امر یکی از دلایل به وجود آمدن ساواک به عنوان ارگانی سرکوبگر و مخوف در اسفند سال ۱۳۳۵ بود. حمله‌های مسلحانه باعث شد که شعرهای چریکی هم در این دوره به گنجینه‌ی شعر معاصر افزوده شود. پنجمین و آخرین حادثه‌ی مهم تاریخ معاصر ایران که در طول عمر اخوان ثالث



به وقوع پیوست، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بود. او بعد از چند بار زندانی شدن و چندین شکست مهم که به آنها دل خوش کرده بود، نمی توانست این پیروزی ناگهانی را بپذیرد و دوباره دچار سرگستگی و حیرت شد و بر یأس فلسفی او روز به روز افزوده شد. چون که او در این دوره یک شاعر سیاسی محسوب می‌شود به طبع، خود را فریب خورده می‌بیند. نه تنها او بلکه نسل جوانی که به سیاست روز، دل خوش کرده بودند، فریب خوردند؛ زیرا دهه‌های سی و چهل و پنجاه از دوران پرفریب تاریخ ایران اند. محمد رضا شفیعی کدکنی می‌نویسد:

«نسل جوانی که دل به وعده‌های آینده بسته بود و نمی دانست پشت پرده‌ی زندگی چه دست‌هایی است یک باره در برابر این

باشی‌های تخدیری پناه بردند و تا سال‌ها مرثیه سرای این شکست بزرگ بودند. اینان که می‌دیدند «دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند» و کسی «سر برنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را» سرانجام به این نتیجه رسیدند که «آنچه بود آش دهن سوزی نبود» و «پشت تپه هم روزی نبود»، لذا به سراغ «ترسای پیر پیرهن چرکین» رفتند تا بلکه او سلام شان را پاسخ گوید و در پناه فراموشی می و میخانه، تلخی این شکست را از جانشان بزدايد. گروه دوم به سراغ شعر اروتیک رفتند و تعداد محدودی هم بر آن شدند که روح امید و زندگی را به پیکره‌ی مرگ آلود فرهنگ تزریق کنند.» (زرقاتی؛ سید مهدی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۰)

اندیشه‌ها در این دوره متفاوت شدند و شکست بر اندیشه‌های روشنفکران سایه افکنده بود. «اندیشه‌های غیر مذهبی و لائیک و توجه به ارزش‌های مادی و ظاهری در شعر شاعران این دوره فراوان است و همچنین آفاق شعر به مسایل خارج از مرزهای ایران و انعکاس جنایات جنگی در ویتنام، تبعیض نژادی و همدردی با محرومان جهان گسترش پیدا کرد.» (یاحقی؛ محمد جعفر، ۱۳۷۷، نقل به مضمون از صص ۱۱۷ تا ۱۲۳)

بسیاری از شاعران تحت تأثیر اندیشه‌های شاعران خارجی - به خصوص الیوت - قرار گرفتند که اخوان ثالث هم از آنها جدا نیست؛ هر چند که او نسبت به دیگر شاعران کمترین سهم را - به دلیل آشنا نبودن با زبان ترجمه - از این مقوله دارد. در این دوره بر یأس اخوان ثالث روز به روز افزوده می‌شود به خصوص وقتی که شکست پی در پی اتفاق می‌افتد و اخوان ثالث هم تحت تأثیر این شکست‌ها، ناامیدانه و مایوس شعر می‌سراید؛ اما یأس و ناامیدی او چنانکه پیش تر هم گفتیم زیر لایه‌های امیدواری پنهان است و قصد او از شعر گفتن، بیدار کردن مردم و برانگیختن آنهاست. سیمین بهبهانی می‌گوید: «از خصوصیات شعری این دوره‌ی اخوان (سال‌های سی) احساس یأس عمیق و راستینی است که بی‌آنکه فریب دهد، راه نجات هر مسافر را به منزلی در دور دست نشان می‌دهد.» (بهبهانی، سیمین، راوی وضع زمانه، گاه با ناله، گاه با فریاد، دنیای سخن، ش ۳۴، ص ۵۴)

در این دوره اخوان ثالث علاوه بر یأس و ناامیدی، دچار یک سرگستگی و حیرتی می‌شود که به دلیل باور نداشتن شکست غیر منتظره‌ی نهضت ملی به آن دچار شده بود. یکی از اشعار معروف اخوان ثالث که پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده است و حاکی از اوج ناامیدی و سرگستگی اخوان ثالث است «تسلّی و سلام»<sup>۱</sup> است که به دلیل سانسور شدید در این دوره، در بالای شعر نوشته شده است «برای پیر محمد احمدآبادی» که «پیر» واژه‌ی «دکتر» را تداعی

حادثه [کودتای ۲۸ مرداد] دریافت که فریب خورده است... م. امید که در میان این نسل فریب خورده است و شاعر آن در شمار است و احساس می‌کند که کوشش‌های خونین همراهان او یک باره با یک یازی نقش بر آب شده، به چه امیدوار باشد که تجربه‌های تلخ، او را از آن باز ندارد؟» (شفیعی کدکنی؛ محمد رضا، ناگه غروب کدما، ستاره، ص ۲۴)

اخوان ثالث از سال ۱۳۴۵ کم کم از سیاست دوری می‌کند و معتقد است که همه‌ی این سیاسی‌گری‌ها برای فریب دادن مردم است چنانکه قبل از آن هم سروده بود که: هر که آمد بار خود را بست و رفت / ما همان بدبخت و خوار و بی نصیب / زان چه حاصل جز دروغ و جز دروغ؟ / زین چه حاصل جز فریب و جز فریب (زمستان، ص ۱۳۰)

خود اخوان ثالث هم در مقدمه‌ی دوم زمستان در سال ۱۳۴۵ می‌نویسد: «مهم‌تر و واجب‌تر از همه‌ی کارها این است که «اصول» را فراموش نکنیم، فریب نخوریم و دروغ‌ها را باور نداریم...» (اخوان ثالث؛ مهدی، ۱۳۸۶، ص ۱۵) در این دوره، اخوان ثالث هنگامی که در می‌یابد که باید از سیاست دوری کند، به تدریج، یأس اجتماعی او جای خود را به یأس فردی و فلسفی می‌دهد. او هم‌چنان به سرودن شعر با توجه به مسایل سیاسی روز پرداخت از جمله شعر مرد و مرکب که تحت تأثیر انقلاب سفید شاه، آن را سرود؛ ولی رفته رفته، بیش‌تر به سرودن شعرهایی با اندیشه‌های نیهیلیستی پرداخت چنانکه سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ اوج سرایش اینگونه اشعارش می‌باشد. او پس از انقلاب ۱۳۵۷، آن قدر از سیاست و حکومت پهلوی ضربه و فریب خورده بود، که به هیچ روی، نمی‌توانست یک بار دیگر خود را راضی کند که به حکومت و سیاست دل ببندد.

او هم‌چنان معتقد بود که باید مدینه‌ی فاضله‌ی مزدکی ایجاد شود و تربیت باید جانشین حکومت شود.

«در سال ۱۳۵۸ برای مدتی در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (فرانکلین سابق) مشغول به کار شد. اما این فعالیت نیز دیری نپایید... پس از کناره‌گیری از انتشارات انقلاب اسلامی تقریباً خانه نشین شد و روزگار او به سختی می‌گذشت... زندگانی او در سال‌های پس از انقلاب بیشتر در خلوت و انزوا گذشت و نه حادثه‌ی مهمی در زندگی او اتفاق افتاد نه شعر خارق‌العاده‌ی سروده شد. بلکه مهم‌ترین رویداد فرهنگی، سفر او به خارج از ایران بود.» (محمدی املی؛ محمد رضا، ۱۳۸۵، صص ۸۹ و ۹۰)

## ۱-۱-۲- فقدان آزادی و زندانی شدن م. امید

به طور قطع، معلوم است که در جامعه‌ی ای که این همه ریا و فریبه جو آن را پر از اختناق و خفگی کرده است، «آزادی» از مسایلی است که آنها را باید در خواب و رؤیا دید. فقدان آزادی یکی از مسایل مطرح، در شعر شاعران معاصر ایران است. نه تنها شاعران معاصر، بلکه شاعران کلاسیک ایران و به طور کلی تمام شاعران جهان، فقدان آزادی را نمی‌توانند تحمل کنند و به طور طبیعی آن را از تم‌های اصلی شعر خود می‌کنند هر چند که برای سرودن چنین اشعاری، آزادی از آنان سلب می‌شود و حتی اگر نوشتن کلماتی از قبیل «آزادی»، «آزاد منشی»، «آزادانه» و «...» در شعر آنها قدغن شود، باز هم از آنها می‌گویند و می‌سرایند، حالا چه به قیمت جانشان تمام شود - مثل خسرو گل‌سرخ - و چه از طریق سمبل و کنایه و دیگر آرایه‌ها آنها را در شعرشان بگنجانند.

«اخوان در بهترین شعرها، راوی قصه‌های کسانی بود که برای آزادی و حقوق این ملت قیام و حرکت کردند، اما راه به جایی نبردند.» (محمدی املی؛ محمد رضا، ۱۳۸۵، ص ۱۶۸) پس به طور طبیعی، یکی از دلایل ناامیدی اخوان ثالث، نبودن آزادی است. او دو بار، به زندان می‌افتد و اسیر می‌شود و می‌دانیم که «اسیری و اسارت»، کلمه‌ی مقابل «آزادی» است، حال آنکه، دلیل زندانی شدن و اسارت اخوان ثالث، آزادمنشی و دم زدن از آزادی است.

بهترین وصفی که اخوان ثالث از آزادی کرده است در قطعه‌ای است با نام «از دروغ زشت و مشهور بزرگی نامش: آزادی» در مجموعه‌ی «زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست». از نام این شعر پیداست که وضع آزادی در دوره‌ی ای که اخوان ثالث در آن، این شعر را سروده است - با توجه به اینکه در زندان بوده است - چگونه بوده است. صفت‌هایی که اخوان برای «آزادی» به کار گرفته است (دروغ زشت و مشهور بزرگ) به راحتی آزادی را برای ما ملموس می‌کند. این تصویر نشان می‌دهد که کلمه‌ی «آزادی» در این دوره مشهور شده است و همه‌ی سیاستمداران از آن سوءاستفاده می‌کنند و از طریق دم زدن از آزادی، و دروغ‌های زشت و بزرگی که با «آزادی» می‌سازند و به مردم می‌گویند، مردم را می‌فریبند.

م. امید در اشعاری که در آنها، آزادی را مطرح می‌کند:

«شیفته‌ی آزادی است ولی شیفتگی خود را از طریق تفسیری که به وسیله‌ی حس و احساس خود بر خفقان نوشته است، نشان می‌دهد. مثل کسی که شیفته‌ی آب است و دمدام از عطش خویش صحبت می‌کند... آزادی، پیشرفت و پیشروی، نعل وارونه ایست که دستگاه‌های حاکم می‌زنند؛ آنها می‌گویند آزادی هست، روشنفکران می‌گویند آزادی نیست. بر عهده‌ی هنرمند است که موقعیت را نشان دهد و اخوان نعلش آرزوهای ما را به دست این

دستگاه می‌سپارد تا خاکش کند. البته دستگاه این کار را می‌کند ولی اخوان این موقعیت را نشان می‌دهد.» (براهنی؛ رضا، ۱۳۸۰، صص ۱۰۰۲ و ۱۰۲۴)

بررسی «آزادی و آزاد منشی» در شعر شاعران معاصر، خود، تحقیقی مفصل را می‌طلبد. به طور کلی، در طول زندگی اخوان ثالث، از آزادی، خبری نبود و حتی دو بار او را روانه‌ی زندان کردند و شکنجه دادند که این امر، خود یکی از دلایل ناامیدی م. امید است. محمد مختاری می‌نویسد:

«در دوره‌ی شکست است که اخوان به اندیشیدن می‌نشیند... وقتی «آزادی دروغ زشت و مشهور بزرگی است، خاص این خوشبخت آبادی»، پس دیگر نمی‌توان از تعمیم باز ماند. بدین سان اندیشه‌ی شکست، لبه‌ی تیز اعتراض خود را به سوی اصل حرکت می‌گیرد. آن‌چه را که باز دارنده بود برای اعتراض کافی نمی‌داند، و اساس جنبش نفی می‌شود. پس طبیعی است که در این نوع اندیشیدن، به طرح کتیبه فرا رسد که نفی و انکار ناب است. نفی و نومیدی هماهنگ هم، چنان می‌رود که انگار می‌خواهد بر تمام شب زندگی انسان‌ها سایه افکند.» (مختاری؛ محمد، ۱۳۷۸، صص ۴۷۴) چنان که گفتیم وقتی که «آزادی» نباشد، به یقین «اسارت» در مقابل آن خواهد بود. «یکی از حربه‌های رژیم‌های سیاسی برای ساکت کردن مخالفان، تبعید و حبس آنها بوده است. پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، حکومت شاه، بعد از اعدام تنی چند از یاران مصدق، عده‌ی دیگری را به تبعید و جمعی را نیز به زندان فرستاد.» (درستی؛ احمد، ۱۳۸۱، صص ۲۳۳) اخوان ثالث از جمله شاعرانی بود که از یاران مصدق محسوب می‌شد و اولین بار در سال ۱۳۳۳ به دلیل طرفداری از مصدق و جبهه‌ی ملی روانه‌ی زندان می‌شود. خود او در نامه‌ی که به محمد قهرمان نوشته است گفته است که:

«موجب گرفتاری اخیر من و این بلایی که آشیانه‌ی کوچک و خار و خاشاک مرا ویران کرد، جناب شاعر معظم! نیما یوشیج بود... دل یک شاعر، هر چه هم قسی‌القلب و پست باشد، راضی نمی‌شود که برای خلاص و رفع دردسر خودش یک نفر دیگر را بیچاره کند... محمد جان می‌دانی که مملکت عجیب و مردم پدرسوخته‌ای داریم. از صدر تا ذیل، از شاعر تا ماعراز، هنرمند تا بی‌هنر همه دروغ زن و بی‌حقیقت و حقّه باز و گرگ و آدمی‌خوارند.» (قهرمان؛ محمد، ۱۳۸۴، صص ۸۶ و ۸۷ و ۹۰)

یدالله قزایی می‌نویسد:

«رفقای هم‌حوزه‌ی اخوان، روزی به وسیله‌ی رابط با هم تماس می‌گیرند و با دادن پارل در جایی امن قرار ملاقات می‌گذارند. مأمورین رکن ۲ که در آن حوزه نفوذ داشته‌اند با در اختیار داشتن

رمز و پارل بیش از موعد وارد منزل می‌شوند و به تدریج که رفقا با علامت قراردادی در می‌زنند و پارل رد و بدل می‌شود، مأمورین در را می‌گشایند و رفیق تازه وارد را پهلوی رفقای بسته به اتاق می‌برند تا اینکه حوزه به زندان منتقل می‌شود.» (قزایی؛ یدالله، ۱۳۷۰، صص ۵۰) در گفت و گویی که با اخوان شده است، دلیل دو بار زندانی شدنش در سال ۱۳۳۳ را به طور غیر مستقیم بیان می‌کند که با توجه به نامه‌ای که به محمد قهرمان نوشته است و سخنان یدالله قزایی، دلیل زندانی شدنش پس از کودتا به طور کامل آشکار می‌شود. او می‌گوید:

«چند بار به زندان افتادم، بار اولش به خاطر پناهنده‌ای بود که به خانه‌ی ما روی آورده بود. یعنی من و دوستم رضا مرزبان با یکدیگر در یک خانه می‌نشستیم و پناهنده‌ای را به ما سپردند که او را مخفی کنیم. این شخص آمد، حالا دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد است، اواخر زمستان بود، مدتی او را نگه داشتیم و این مرد بی آرام شد و یکی دو بار به کوچه رفت و گیر افتاد! دنبال او آمدند، ریختند به خانه و ما را هم بردند و پس از چند روز آزاد کردند. یک بار هم زمانی بود که ارغنون را منتشر کرده بودم و این بار خودم طرف آت‌هام بودم، اتفاقاً آن زمان شعری هم در یکی از روزنامه‌های مخفی منتشر شده بود، خطاب به شاه با دشنام و حمله‌ی شدید... این شعر را به من نسبت می‌دادند که تو گفتی... حال آنکه من نگفته بودم ولی می‌دانستم چه کسی [نیما یوشیج] گفته... مرا چند بار به محاکمه کشیدند و این دفعه زندانم طول کشید... یک سالی زندان بودم.» (صدای حیرت بیدار؛ صص ۲۱۵ و ۲۱۶)

این بار زندانی شدن اخوان در روحیه‌ی او خیلی تأثیر گذاشت و باعث ناامیدتر شدن او شد. او را مجبور کردند که برای رهایی از زندان:

«اظهار ندامت و نسبت به دولت کودتا و شخص اعلی‌حضرت شاهنشاه، اظهار وفاداری کند. اخوان پس از چند ماه مقاومت پذیرفت که به جای «تفرنامه»ی متداول، شعری به همین مضمون بسازد. شعر او قصیده‌ی بود با این مطلع: تا چند عمر خویش به زندان هدر کنم / هنگام آن رسید که فکر دگر کنم / این قصیده را در روزنامه‌ی چاپ کردند و با وساطت مدیر آن روزنامه شاعر از زندان آزاد شد. ولی اخوان در یکی از ابیات آن قصیده نکته‌ی درج کرده بود که آن روز کسی متوجه آن نشد. آن بیت این بود: مجنون نیم که خاک وطن را که پر زر است / بگذارم و زراعت در کنگور کنم / که تلمیحی است از این شعر مشهور: یا بیا با یزید بیعت کن / یا برو کنگور زراعت کن / به این ترتیب در آن روزهای پر از وحشت و مخالفت، اخوان در تفرنامه‌اش اعلام کرد که با یزید بیعت

می‌کند.» (دریا بنتری؛ نجف باغ بی برگی، ص ۲۴۸)

اخوان ثالث در زندان و در نامه‌هایی که به دوستانش می‌فرستد می‌گوید که دیگر کاری نمی‌کند که به زندان بیفتد ولی او تا سال ۱۳۴۵ همچنان شعر سیاسی گفت و مبارزه کرد؛ ولی این مبارزه دیگر زیرکانه بود. سومین باری که به زندان - به مدت شش ماه - می‌افتد، در سال ۱۳۴۵ است. اخوان درباره‌ی این بار زندانی شدن، سخنانی دارد که به خوبی روحیه‌ی ناامید او را نشان می‌دهد:

«... یک بار هم در سال ۴۵ به زندان افتادم با اتهام دیگری که چند ماه طول کشید... ولی این زندان‌ها آنقدر به من سخت نگذشت گو اینکه شکنجه هم دیدم؛ سیگار روی دستم خاموش



می‌کردند، که جایش هست، با چکمه و نعل آهنین به قلم پاهایم می‌کوفتند که آثارش باقی است... اما اینها شکنجه‌یی نبود، بیرون که می‌آمدم، زندان فراخ تری در انتظارم بود.» (صدای حیرت بیدار، ص ۲۱۶)

دلیل این بار زندانی شدنش، ماجرای بود که در سال ۱۳۴۴ برای او رخ داد.<sup>۳</sup>

مجموعه‌ی شعر «در حیاط کوچک پاییز، در زندان»، شعرهایی است که اخوان ثالث در زندان سروده است. دو مجموعه‌ی دیگر - «زندگی می‌گوید اما باز باید زیست، باید زیست...» و «دوزخ اما سرد» - را نیز «می‌توان دنباله‌ی کتاب اولی و به تعبیری ادامه‌ی ذهنیتی دانست که زندان، بر جان زیبا و حساس اخوان تحمیل

کرده، شاعری پربار اما نازکدل چون مهدی در بند عمومی زندانی، همشین با قاتلان گناهکار، یا بی گناهان قاتل، یا دزدانی که جرمشان مثل ژان والژان دزدیدن نانی بوده، (همچنان که سیگارهای مهدی را می‌دزدیده‌اند) و زندانیان دیگر.» (آتش؛ منوچهر، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳)

در این سه مجموعه، بیش‌تر شاهد یأس فلسفی اخوان ثالث هستیم.

### ۱-۱-۳- ملی‌گرایی افراطی م. امید

کمی پیش‌تر، درباره‌ی باستان‌گرایی و ملی‌گرایی م. امید مطالبی را نوشتیم. در اینجا این موضوع را بیش‌تر شرح می‌کنیم. «شعرای ملی‌گرا وضعیت حاکم بر جامعه را مخالف مجد، عظمت و شکوه ایران می‌دیدند و صاحبان قدرت آن روز را لایق فرمانروایی بر کشور نمی‌دانستند. و لذا عده‌ای به دنبال «کاوه‌ی آهنگری» بودند که بر «ضحاک» زمان بشورد و به بی‌عدالتی‌ها پایان دهد و گروهی نیز در نبود «نادر» به امید رسیدن «اسکندری» نشسته بودند که حکام بی‌کفایت را از میان بردارد و خودش بر تخت سلطنت ایران تکیه زند. از دید این گروه، وطن، مقدس و در خور هر گونه ستایش و دوست داشتنی بود و جانبازی و دفاع از وطن برترین کارها و والاترین هدف‌ها. شاعران یاد و خاطره‌ی قهرمانانی را که برای حفظ ایران جانفشانی کرده بودند یا جانفشانی می‌کردند، زنده نگاه می‌داشتند و داستان زندگی شان را در قالب شعر عرضه می‌کردند. برای «آرش کمانگیر» منظومه‌ها ساخته و پرداخته شد. قهرمانان شاهنامه‌ی فردوسی، جانی دوباره گرفته، در اشعار این دوره مطرح می‌شوند. زردشت؛ پیامبر ایران باستان، این بار از زبان شاعران سخن گفته، اهورا مزدا و اهوراییان را می‌ستاید و اهریمن و اهریمنان را نفرین می‌کند. دشمنان ایران - فاتحان عرب، ترک، یونانی و... - پست، خوار و وحشی شمرده می‌شدند و همه‌ی اینها، بهانه بود تا به صورت اشاره و کنایه از اوضاع حاکم بر ایران سخن بگویند و نارضایتی خود را از آنچه بود، ابراز نمایند. مهدی اخوان ثالث (امید)، حمید مصدق، حمیدی شیرازی و فرخ تمیمی از مهم‌ترین شاعرانی بودند که با دید ملی‌گرایانه، به انتقاد از اوضاع سیاسی آن دوره پرداختند.» (درستی؛ احمد، ۱۳۸۱، ص ۱۹۳)

به راستی که می‌توان ادعا کرد که اخوان ثالث، افراطی‌ترین ناسیونالیست تاریخ معاصر ایران است. اما چرا افراطی؟ هیچ کس نمی‌تواند این نکته را انکار کند که تعصب اخوان ثالث نسبت به میهن‌اش، از حد معمول، بیشتر است.

«در میان شاعران معاصر کمتر شاعری در شعر خویش تا این

پیشینیان است - از یاد برده اند، انتقاد می‌کند و در آخر شعر نیز به تلاش‌های نافرجام و اخیر مردم ( نهضت ملی شدن نفت ) برای حفظ و بازسازی این میراث قدیمی اشاره دارد. » (درستی: احمد، ۱۳۸۱، ص ۱۹۶)

او از اسطوره‌های ایرانی در اشعارش بهره‌های فراوانی برده است. عزت‌الله فولادوند می‌نویسد:

«مهدی اخوان ثالث، با داشتن پشتوانه‌ی شگفت و انبوه از فرهنگ و پیشینه‌ی آریایی و قومی که بخش عمده‌ی آن به اسطوره باز می‌گردد، شماری از پربارترین و ملی‌ترین آثار ماندگار روزگار ما را آفریده است. دلبستگی و عشق عمیق او به تاریخ و فرهنگ باشکوه و فخرآمیز ایران پیش از حمله‌ی تازیان با شور و هیجانی وصف ناشدنی در بیش‌تر اشعار ارجمندش متجلی است. انگار این جان‌بی‌قرار، گدازه‌ی‌ست سوزان، پرتاب شده از آتشفشان روح سرکش حماسه‌سرای توس که همچون او نگران حال و آینده‌ی وطن با فوران شعله‌های وجود خود می‌گوید: بگو بی‌ریشه شادابان بترسند از خزان امید / تو را در عمق خاک و خون ایران ریشه دارد دل.» (فولادوند؛ عزت‌الله، غبار قرن‌ها شکست و دلمردگی در آینه‌ی اساطیر شعر اخوان ثالث، ماهنامه‌ی حافظ، ش ۴۴، ص ۲۶)

خود اخوان ثالث هم به این نکته - که نسبت به سرزمین‌اش تعصب خاصی دارد - معترف است. ولی او این تعصب را به حق می‌داند زیرا غم‌امت را می‌خورد. او می‌گوید:

«... اما به هر صورت انگیزه‌ام غرض‌هایی است که انسان را به سخن می‌آورد. یک وقت عشق است و زمانی مرثیه. به علاوه آدمی مثل من به سرزمین‌اش تعصب و عشق دارد، تأمل و قریحه‌ی اجتماعی دارد، من بدون اینکه پیغمبر باشم، غم‌امت را می‌خورم.... وقتی می‌بینم ملت ما و جامعه‌ی ما با این همه ثروت و غنای طبیعی و موجبات رشد و زندگی آزاد و عالی و انسانی، اینچنین بیمار و گرسنه و فرومانده و سیه روز و تبه روزگار است و خوب و روشن می‌دانم و می‌بینم به چه علت‌هایی چنین است، مسلماً آرام و ساکت نمی‌توانم بمانم.» (صدای حیرت بیدار، ص ۱۴۵ و بهترین امید، ص ۹۴ و نیز: مؤخره‌ی از این اوستا، ص ۱۵۵)

باز خودش در جایی دیگر اقرار می‌کند که هدف و گرایش‌اش به نو کردن اسطوره‌های باستانی ایران است:

«مثلاً در منظومه‌ی بلند قصه‌ی شهر سنگستان، که از یک طرف به ماجرای فکر و فضیلت و قیام مردمی ملت ما پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ و آن جریان تاریخی معاصر، آن شعر پیوند دارد و بر آرزوی شهید شده‌ی ملت ما نوحه می‌کند و از یک طرف جابه‌جا پیوند دارد با اسطوره‌های باستانی ایرانی ما و برف جاودان بارنده سام‌گرد را

اندازه از ایرانی و ایران سخن گفته است. در بسیاری از شعرها، اخوان به صراحت از هویت و فرهنگ ایرانی دفاع می‌کند و علیه بیادای که بر این قوم رفته اعتراض می‌کند. آواز چگور نیز یکی از شعرهایی است که شرح درد و رنج این قبیله است. (همان، ص ۱۷۸) این موضوع به خوبی نه تنها در شعر «آواز چگور» بلکه در همه‌ی اشعارش نمایان است و این را نمی‌توان برای او یک عیب دانست؛ چونکه جو حاکم بر جامعه ایجاب می‌کند که م. امید در ملی‌گرایی‌اش افراط کند و از طرفی دیگر این افراط را یک وظیفه بداند برای بیدار کردن مردم وطن‌اش و نه تنها اخوان ثالث، بلکه همه‌ی شاعران در وطن پرستی خود اغراق و افراط می‌کنند و این موضوع، در ادبیات، موضوعی جاافتاده است چنانکه فردوسی در شاهنامه نیز چنین است. منوچهر آتشی می‌گوید: «قبول دارم که اخوان، نوعی افراطی‌گری ناسیونالیستی را هم سرود دل خودش می‌کند، بکنند! همه‌ی شاعران جهان به نوعی، از سرزمین خود، مدینه‌ی فاضله می‌سازند.» (آتشی؛ منوچهر، ۱۳۸۲، ص ۴۹)

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که رابطه‌ی ملی‌گرایی افراطی اخوان ثالث، با ناامیدی‌هایش چیست؟ در جواب باید گفت که این عمل، پاسخ و نتیجه و ثمره‌ی ناامیدی‌های م. امید است و ما می‌بینیم که بسیاری از اشعار م. امید را همین ملی‌گرایی که شامل وطن پرستی، مزدشتی‌گری و بیگانه‌ستیزی است، تشکیل داده است. او هیچ گریزگاه و پناهگاهی نمی‌بیند، تازه اگر گریزگاهی هم پیدا شود، اخوان ثالث «گونی» است که ریشه در این خاک دارد؛ بنابراین دو راه را انتخاب می‌کند یا به افتخارات ملی‌اش می‌بالد و چونکه بیگانگان به وطن‌اش هجوم آورده‌اند، خواهان بیرون کردن آنان است که این موضوع را با لحنی حماسی در شعر اخوان می‌بینیم، یا به یأس فلسفی رو می‌آورد که باز در آثارش مشهود است.

ما در این‌جا برای تشریح شدن ملی‌گرایی افراطی اخوان ثالث، از دیدگاه‌های مختلفی - میهن پرستی، مزدشتی‌گری و بیگانه‌ستیزی - اشعار و افکار او را بررسی می‌کنیم:

### ۱-۳-۱-۱- میهن پرستی

مهم‌ترین عنصری که شاعران و نویسندگان و هنرمندان ملی‌گرا، به آن می‌پردازند، میهن (وطن) است. اخوان ثالث در شعر «میراث»، که در سال‌های اوج ملی‌گرایی‌اش، سروده شده است: «به پوستین کهنه‌ی که از پدرانش مانده می‌نازد و از کسانی که هویت ایرانی خود را فراموش کرده‌اند و به دامن مکاتب دیگر پناه برده و این پوستین کهنه را - که سمبل معنویت به ارث رسیده از





سنگ سیاهی کرده است آیا؟ همه‌ی گرایش‌ها به اینها هست و نوکردنشان.» (محمد علی؛ محمد، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰)

دل‌بستگی اخوان ثالث به وطن، اگرچه نتیجه‌ی چندانی نداشت و در آخر هم او را به هیچی و پوچی رهنمون کرد؛ اما باعث ایجاد شدن شعری پربار به نام «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» شد که علاوه بر نام شعر، نام مجموعه‌ی شعر او هم شد. او در مقدمه‌ی این کتاب که در سال‌های آخر عمرش چاپ شد، ۱۳ بار ترکیب «با همه بی حوصلگی» را به کار برده است و حتی عنوان این مقدمه را نیز «با همه بی حوصلگی» نامگذاری کرده است که باز خود‌گویای ناامیدی اوست اما این ناامیدی، حس وطن دوستی را از او نگرفته است و او با این همه بی حوصلگی قصیده‌ای بلند در وصف وطن و بزرگان وطن که خود وطن خواه بودند، سروده است.

### ۱-۳-۲- مزددستی گری

اگر به تاریخ ایران نظری گذرا بیفکنیم، می‌بینیم که بیشتر حکومت‌ها از دین و مذهب، برای رسیدن به حکومت و ماندن در آن سوءاستفاده‌های فراوانی کرده‌اند. مثلاً سلطان محمود غزنوی «در تمام جهان انگشت در کرده بود و قرمطی می‌جست» و شیعه‌ها را سر می‌برید و شاه اسماعیل صفوی، عکس سلطان محمود، سنی‌ها را می‌کشت.

با توجه به این موضوع که اخوان ثالث مطالعه‌ی مفصلی در ادبیات کلاسیک و باستانی ایران دارد، آیین بهی (زردستی)، بیشتر از ادیان دیگر مورد پسند او واقع می‌شود و او شیفته‌ی پیامبران باستانی ایران می‌شود. مزددستی گری اخوان ثالث، زبانزد خاص و عام است. دراصل کلمه‌ی «مزدشت» که ترکیبی است از «مزدک و زردشت» ساخته‌ی خود اخوان است. او آن قدر به این دو پیامبر باستانی علاقه مند بود که پسرانش را نیز «زردشت» و «مزدک علی»<sup>۴</sup> نام نهاد و نیز یکی دیگر از پسرانش را «توس» نام نهاد که نام زادگاه (وطن) اخوان است و اینها خود دلیل روشنی است بر افراط در ملی‌گرایی اخوان.

البته نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که دین ستیزی در دوران پهلوی، باعث شده بود که روشنفکران نسبت به این موضوع نوسالزلی پیدا کنند و چنانکه پیش‌تر گفتیم، در دهه‌ی چهل دین و مذهب در رأس قیام‌ها قرار گرفت تا جایی که موجب نابودی حکومت پهلوی شد.

«احساسات ملی و همبستگی و پیوستگی ایرانیان در زیر لوای دولت متمرکز پهلوی، خواه ناخواه به کم شدن تعصبات مذهبی و فرقه‌ای انجامید.» (امین؛ سید حسن، ۱۳۸۳، ص ۲۴۰) و چون ایرانیان

همیشه یا افراط کرده‌اند یا تفریط، باز در دو دهه‌ی آخر حکومت پهلوی، تعصبات مذهبی و فرقه‌یی زیاد شد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یکی از تزه‌های مهم شعری اخوان ثالث، باستان‌گرایی است. او آنقدر شیفته‌ی ایران باستان می‌شود که سه اثر معروف او (آخر شاهنامه، از این اوستا و تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم) تحت تأثیر این باستان‌گرایی نامگذاری می‌شوند و حتی، مؤخره‌ی از این اوستا و مقدمه‌ی تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، سرتاسر از باستان‌گرایی و بیگانه‌ستیزی و مزددستی گری او حکایت دارند. او مؤخره‌ی از این اوستا را با سلام و ستایش و پرستش «اهورا مزدا» و «زرتشت سپنتمان» و «مزدک بامدادان، آزاده‌ی آزادی بخش داد آفرین» و «بودا و مانی، نیکان و پاکان باستانی از حربیم و حوزه‌ی شرق آریایی» و «نیز آفرین و درود بر مهاتما گاندی، پیک امروزین پاکان و دادگران و نیکان باستان» آغاز می‌کند و به گفته‌ی خودش «تعالیم زردشت و مزدک با شیر اندرون شده است و با جان به در شود.» (از این اوستا، ص ۱۵۵) سپس به انتقاد از وضع موجود جامعه می‌پردازد و وصف حالی از خود می‌کند و کمی هم درباره‌ی شعر و ادبیات صحبت می‌کند و مثل همیشه، قوم عرب (البته عرب امروزی) و غرب را به شدت مورد

سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد و معتقد است که برای پیشرفت جامعه، باید «جامعه‌ی ما به سوی «شرف طبیعی» (سلام بر مزدک بامدادان نیشابوری) و به سوی «خانه‌ی پدری» (درود بر زرتشت سپنتمان سیستانی) باز گردد، بدون هیچ حاجت به بیگانگان اعم از روس یا پروس، مارکوس یا آنجالیوس و...» (همان، ص ۱۶۰)

و چون پس از کودتا، چشمش «به در گلمیخ شد و کس حلقه بر در نکوفت» و از «هیچ سویی هیچ خبری نیامد»، «خود به یاری خود برخاست و برای ماهی سرگردان و بی آرام خویشتن، آب و چشمه سار مقدس» آفرید. او می‌گوید:

«من زرتشت و مزدک را دردل و دنیای خویش آشتی دادم. گرد هم آوردم با پند و پیغام‌هایی که از بودا و مانی گرفتم و این حضرات بر خلاف تصورم چنان دوست و مهربان شدند که بیا و ببین... البته مقصود نه آن مزدک اباحی بی بند و بار است که نویسندگان درباری بی شرم دروغ‌زن، به وسیله‌ی مورخان و چاپلوسان خود به ما معرفی کرده‌اند و نه آن زرتشت و مانی و بودا که به غلط و دروغ به ما شناسانده‌اند.» (همان، صص ۱۶۲ و ۱۶۳)

اخوان ثالث تا پایان عمر، بر سر حرف‌هایی که در این مؤخره در سال ۱۳۴۴ نوشته بود، ماند و نتوانست دست از مزدشتی‌گری بردارد چنانکه در آخرین اثرش (تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم) که در زمان حیاتش چاپ شد و حتی اثری که بعد از مرگ او چاپ شد (سواحلی و خوزیات)، نیز به ستایش و شناخت مزدشت و دیگر پیامبران باستانی ایران می‌پردازد. اخوان ثالث، نه تنها عقیده و فکر و اشعارش؛ که تمام جانش مزدشتی‌شد و همین امر، یکی از عوامل مهم ناامیدی او شد. او تحت افکار و عقاید مزدشتی، کارش به جایی رسید که دم از مدینه‌ی فاضله‌ی مزدکی می‌زد که: «تربیت باید جانشین حکومت شود» در حالی که این، امری محال بود و هست. شفیع کدکنی، که هم منتقد، محقق، نویسنده و شاعر بزرگ معاصر، و هم از دوستان نزدیک و همشهری اخوان ثالث است، معتقد است که هر هنرمند بزرگی، در مرکز وجودی خود، یک تناقض ناگزیر دارد. او می‌گوید:

«اخوان، از این لحاظ هم نمودار برجسته‌ای بود از یک هنرمند بزرگ که چندین تناقض را تا آخر عمر، در خود حمل می‌کرد و خوشبختانه هیچ‌گاه نتوانست خود را از شر آنها نجات بخشد.

در ارتباط اکنون و گذشته‌ی ایران، که برای او تجزیه‌ناپذیر بودند، او همواره گرفتار نوعی تناقض بود... این تناقض در حوزه‌ی الاهیات هم به زیباترین وجهی در شعر او خود را نشان می‌دهد... حتی اگر به قضیه‌ی مزدشت او توجه کنیم، خواهیم دانست که مزدشت، شکل‌گیری همین تناقض است. یعنی او برای

اینکه خودش را، به ظاهر از این تناقض نجات دهد، مزدک و زردشت را به عقیده‌ی خودش آشتی داده و بدین گونه، اجتماع نقیضین عجیب و غریبی را تصویر می‌کند. جلوه‌ای از تعارض آن دو را در شعر «و ندانستن» در مجموعه‌ی از این اوستا قبلاً در سال ۱۳۴۰ نشان داده بود. ستایشی که از زندیق و مزدشت می‌کرد، نمودار دیگری بود از ظهورات این تناقض در اعماق هستی او.

مزدشت، شکل اساطیری این تناقض بود و زندیق<sup>۵</sup> شکل تاریخی و حتی فردی این تناقض. و به همین دلیل، عزیزترین چهره‌ی تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی برای او، تا آنجا که من می‌دانم، خیام بود.

خیامی که از خلال آن مجموعه‌ی رباعیات، تناقض وجودی انسان را شکل بخشیده و می‌توانست آینه‌ی باشد برای لحظه‌هایی از هستی اخوان ثالث. زندیق و مزدشت، شکل نظری و آگاهانه‌ی این تناقض است و شاید اگر این تناقض همچنان در کمون ذات او می‌ماند و می‌جوشید و به صورت تئوری خود را آشکار نمی‌کرد، خلاقیت هنری او، در همان اوج سال‌های ۳۴ - ۴۴ بیشتر ادامه می‌یافت. از وقتی که آگاهانه به موضوع اندیشید، قدری از آن اوج‌ها فرود آمد. زیرا می‌خواست این بینش تراژیک vision tragic خود را توضیح منطقی و عقلانی بدهد.

من اگر متجاوز از یک ربع قرن، زندگی او را از نزدیک ندیده بودم و در احوالات مختلف با او نزیسته بودم، امروز فهم درستی از شعر حافظ نمی‌توانستم داشته باشم. اخوان، مشکل شعر حافظ را برای من حل کرد، بی آنکه سخنی در باب حافظ، یا توضیح شعر‌های او گفته باشد. من از مشاهده‌ی احوال و زندگی اخوان متوجه این نکته شدم که چرا حافظ «خرقه‌ی زهد» و «جام می» را «از جهت رضای او» با هم می‌داشته است. (شفیعی کدکنی؛ محمد رضا، باغ بی برگی، ص ۲۷۲) ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- دیدی دلا که یار نیامد / گرد آمد و سوار نیامد / ...
- ۲- ر.ک (دانشور، سیمین، باغ بی برگی، ص ۲۳۹)
- ۳- شرح کامل این بار زندانی‌شدن اخوان ثالث را، ابراهیم گستان در مقاله‌ی با عنوان «سی سال و بیشتر با مهدی اخوان» آورده است. ر.ک. باغ بی برگی، ص ۳۲۷ و یا: مجله‌ی دنیای سخن، ش ۳۴، ص ۴۷
- ۴- اخوان برای گرفتن شناسنامه برای مزدک علی به ثبت احوال مراجعه می‌کند اما آنان از پذیرفتن نام «مزدک علی» امتناع می‌کنند، اخوان می‌گوید: «آقا مگر مزدک از گرگ هم کم‌تر است. آخر شما برای «گرگ‌علی» شناسنامه صادر می‌کنید اما برای مزدک چنین نمی‌کنید.» و برای مزدک‌علی شناسنامه صادر می‌کنند. ر.ک: (محمدی آملی؛ محمدرضا، ۱۳۸۵، ص ۸۷)
- ۵- اخوان ثالث در مقدمه‌ی تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم، به طور مفصل درباره‌ی زندیق صحبت کرده است.